

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
(حافظ)

آیا زبان فارسی در خطر است؟

ابوالحسن نجفی

در طی جلسه‌های «سمینار نگارش فارسی»، تقریباً همه سخنرانان تصریحاً یا تلویحاً هشدار دادند که در برابر هجوم روزافزون واژه‌های بیگانه به زبان فارسی باید چاره‌ای اندیشید. بعضی از سخنرانان حتی اعلام خطر کردند که اگر هرچه زودتر دست نجنبانیم و همتی نکنیم بیم آن هست که زبان فارسی، این رکن قومیت و عنصر هویت ما، یکسره از دست برود. این احساس خطر، در حقیقت، انگیزه اصلی تأسیس فرهنگستانهای متعددی بوده که در نیم قرن اخیر از گوشه و کنار سر بر کشیده‌اند. پایه‌گذاران آنها اگر هم در عمل به راه افراط یا خطا رفته باشند ظاهراً در آغاز نیت نیک داشته‌اند: حفظ زبان فارسی از استیلای لغات و تعبیرات بیگانه.

با این همه، چه در آن سخنرانها و چه در کتابها و مقاله‌های فراوانی که در سالهای اخیر در این باره نوشته شده است، تقریباً هیچ صاحب‌نظری مسئله را بدرستی تشکافته و روشن نکرده است که خطر دقیقاً در کجاست و چگونه زبان فارسی را تهدید می‌کند. زیرا شك نیست که صرف ورود واژه‌های بیگانه، که هیچ زبانی از آن بر کنار نیست، بخودی خود نمی‌تواند خطری به‌شمار رود. اگر چنین می‌بود زبان فارسی در رابطه هزار و چند صد ساله‌اش با زبان عربی و اخذ دهها هزار واژه و اصطلاح از آن زبان، تاکنون می‌بایست بکلی نابود شده باشد و حال آنکه نه تنها چنین فاجعه‌ای رخ نداده بلکه بر عکس چه بسا تکامل آن و توانایی کم‌نظیرش در بیان ظریفترین دقایق فکری و معنوی و امکانات درونیش برای انطباق با پیچیده‌ترین مسائل فرهنگی و علمی جهان امروز در وهله نخست مرهون همین اخذ و اقتباس بوده است.

زبانها مانند فرهنگها همواره در حال دادوستد با همدیگر بوده‌اند. در سرتاسر طول تاریخ، چنانچه به تحقیق ثابت شده است، و حتی در دوران پیش از تاریخ، چنانکه از قرائن بر می‌آید، هرگز ملتی یا فرهنگی نبوده است که در حال مرآوده و رابطه با دیگر ملتها یا فرهنگها نباشد، مگر به‌طور استثنا و در مدتی کوتاه. انهم فقط بر اثر عوامل-جغرافیایی (مانند جزیره تاسمانی که به سبب موقعیتش در انتهای جنوب غربی قاره اقیانوسیه تا مدت چند قرن جدا افتاده و منزوی می‌زیست). همچنین زبانها، خاصه زبانهای ملل همسایه، همواره در حال تأثیر و تأثر متقابل بوده‌اند و این جریان هرگز درنگ یا کندی نپذیرفته است. بنابراین، به حکم داده‌های علمی، زبان خالص مانند نژاد خالص تصور باطلی بیش نیست. این امر نه بودن است و نه شدن و نه حتی خواستن، زیرا پیشرفت تمدن و چه بسا حرکت تاریخ را باید در وهله نخست

مرهون همین مرادوات میان ملل دانست. به قول یکی از مردمشناسان معاصر «بیگانه بلای آسمانی و تنها مصیبتی که ممکن است بر گروهی از مردمان فرود آید و سرشت آنها را از شکفتن باز دارد تنها ماندن است.»

زبانشناس در برابر این دادوستد فرهنگی زبانها نه تنها احساس غبن و تأسفی نمی کند، بلکه اگر به اختیار او باشد حتی باید به پیشرفت و گسترش آن مدد رساند. اما متأسفانه مسئله همیشه از این دیدگاه ملاحظه نمی شود. البته غرض آن نیست که دروازه های زبان را به روی الفاظ بیگانه باز بگذاریم، زیرا در این زمینه نیز، مانند همه زمینه های دیگر، اقدام آگاهانه مسلماً بر انفعال کورانه رجحان دارد. این قدر هست که مسئله را باید با دید بیطرفانه علمی و به دور از موضع گیریهای عاطفی بررسی کرد.

در یک قرن اخیر، چند هزار واژه بیگانه از زبانهای مغرب زمین وارد فارسی شده است. نخست باید دید که علت ورود آنها چه بوده است. الفاظ بیگانه معمولاً پس از اختراع ابزارهای فنی تازه همراه خود آنها وارد می شود: تلفن، تلگراف، رادیو، تلویزیون، اتومبیل، آسانسور، آسفالت، پنسیلین، بمب، کامپیوتر... یا به دنبال کشفی در علوم: میکروب، ویروس، باکتری، سلول، اکسیژن، هیدروژن، ازت، پروتین، اتم، الکترون، کوانتوم... یا مربوط به آداب و رسوم و نهادهای ناآشنایی است که در کشور زبان وام گیرنده مشابهی ندارد یا عیناً به آن صورت نیست: بانک، پارلمان، کابینه، رستوران، بوفه، هتل، نوتل، کریسمس، تئاتر، بورس... جز اینها عوامل دیگری هم در کار است، اما تقریباً همه آنها را می توان ناشی از یک امر دانست: آشنایی با مفهوم تازه ای که لفظ تازه ای همراه خود دارد. البته بعضی از این مفاهیم ممکن است در گذشته فرهنگی زبان وام گیرنده لفظی داشته باشد که اهل آن زبان، بنا به دلایل مختلف، آن را فراموش کرده باشند. یافتن این الفاظ به هر حال کاری با ارزش است و وظیفه فرهنگستانها نیز در وهله نخست می بایست همین باشد. اما بسیاری از الفاظ بیگانه معادلی در زبان فارسی و سنت فرهنگی ما ندارند.

حال اگر با توجه به قواعد آوایی و دستوری و واژگانی زبان فارسی، الفاظ تازه ای با عناصر موجود در زبان بسازیم و به جای آنها بگذاریم البته کار سودمندی انجام داده ایم. شك نیست که کالبدشناسی بر «آناتومی» و کالبد شکافی بر «دیسکسیون» و بافت برداری بر «بیوپسی» و آسایشگاه بر «ساناتوریسم» و خبرگزاری بر «آژانس» و دادسرا بر «پارکه» و گذرنامه بر «پاسپورت» و سازمان بر «ارگانیزاسیون» و کاردار بر «شارژه دافر»

و دانشکده بر «فاکولته» و دانشگاه بر «اونیورسپته» برتری دارد. اما اگر این واژه ها را وضع نمی کردیم و به جای آنها همان واژه های فرنگی را به کار می بردیم آیا زبان فارسی در معرض خطر جدی قرار می گرفت؟ وقتی که ما ندانیم «سلول» و «اسپوتنیک» و «کامپیوتر» چیست به فرض که آنها را «یاخته» و «ناویز» و «رایانه» بنامیم نه علم ما بیشتر می شود و نه توانایی زبان ما. نباید فراموش کنیم که الفاظ تابع وضع و قرارداد است. پس در نهایت چه فرق می کند که برای مفاهیم تازه این لفظ یا آن لفظ را به کار ببریم؟ تکرار می کنم که ساختن الفاظ تازه برای مفاهیم تازه نه تنها بیفایده نیست، بلکه بنا به دلایل متعدد زبانی و فرهنگی و قومی در مواردی ضروری نیز هست. اما فرهنگستانها و همه مؤسساتی که به کار وضع لغت پرداخته اند همواره گرفتار دو خیال باطل بوده اند: یکی تصور اینکه ورود الفاظ بیگانه لزوماً به بنیان زبان لطمه می زند و دیگر اینکه برای حفظ زبان فارسی همه همت و نیروی ما فقط باید صرف واژه سازی شود.

حتی اگر خطر نفوذ الفاظ و ترکیبات بیگانه را امری مربوط به زبان بدانیم و رفع مشکلی را که در حقیقت مشکلی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تابع اوضاع و احوال سیاسی جهان است از زبانشناسان بخواهیم، نخست باید ببینیم که آیا مسئله فقط به واژگان زبان محدود می شود و آیا تنها با وضع اصطلاحات جدید می توان با آن مقابله کرد.

غرض از مقاله حاضر، در ضمن جستجوی جوابی برای این دو سؤال، کوششی است به منظور روشن کردن زمینه های پوشیده تر و نیز پیچیده تر زبان که اگر در معرض نفوذ بیابای زبانهای بیگانه باشد بیم آن می رود که شالوده زبان دستخوش دگرگونی شدید قرار گیرد و دست کم دو نتیجه ناگوار از آن به بار آید: یکی قطع رابطه با سنت فرهنگی به سبب نامفهوم شدن آثار مکتوب بازمانده از گذشته و دیگر اختلال در مهمترین کار زبان که عبارت است از ایجاد ارتباط میان افراد جامعه.

بی آنکه بخواهیم مسئله را وخیمتر از آنچه هست جلوه دهیم باید بگوییم که متأسفانه آنچه در این زمان معاینه می بینیم حاکی از بروز این دو پدیده نگران کننده است.

واژه های عاریتی

اگر از دقایق پیچیده ای که در کتابهای فنی زبانشناسی مطرح می شود صرف نظر کنیم زبان را می توان به طور کلی دارای سه لایه اصلی دانست که در غین داشتن روابط متقابل با یکدیگر هر کدام

نیز اصول و قواعدی مخصوص به خود دارد که آن را از دو لایه دیگر متمایز می‌کند. این سه لایه عبارت است از:

۱) عناصر آوایی، اعم از واجها (یعنی کوچکترین واحدهای صوتی زبان و تقریباً معادل حروف) و دیگر پدیده‌های صوتی که آنها را پدیده‌های «زیر زنجیری» می‌نامند (مانند آهنگ جمله، تکیه، بلندی و کوتاهی مصوتها و هجاها و جز اینها).

۲) دستور زبان که خود از دو بخش صرف و نحو تشکیل می‌شود: صرف به بحث از تغییرات صوری ادوات دستوری (مانند نشانه‌های مفرد و جمع و مذکر و مؤنث و تغییرات پایانی اسماء و افعال و جز اینها) و نحو به مسایل مربوط به ساخت جمله و روابط اجزای جمله با یکدیگر یا به طور کلی قواعد جمله بندی می‌پردازد.

۳) واژگان، یعنی مجموع واژه‌های «قاموسی» زبان (مانند اسمها و فعلها و صفتها و ... مستقل از تغییرات صرفی و روابط نحوی آنها) که خود دو وجه مستقل دارد: الفاظ و معانی (معانی واژه‌ها موضوع مبحث جداگانه‌ای به نام «معنی‌شناسی» است).

لایه‌های مختلف زبان در برابر نفوذ زبانهای بیگانه واکنش یکسان ندارند. اولاً بعضی از لایه‌ها (و در درون لایه‌ها بعضی از بخشها) بیشتر مقاوم‌اند و بعضی کمتر. معمولاً لایه واژگان به سهولت و سرعت تأثیر می‌پذیرد، چنانکه دیدیم، واژه‌های بیگانه را بر حسب نیازهای خود عیناً به وام می‌گیرد و حال آنکه دستگاه آوایی زبان بسیار مقاوم است، چنانکه زبان فارسی در رابطه هزار و چند صد ساله اش با زبان عربی تقریباً هیچ واجی را از این زبان به وام نگرفته است. ثانیاً نفوذ زبان یا زبانهای بیگانه در بعضی از این لایه‌ها تغییرات سطحی به بار می‌آورد و در بعضی دیگر تغییرات بنیادی. تغییر واژگان معمولاً تغییری است در حد افزایش و کاهش واحدها، یعنی تغییری کمی است و حال آنکه تغییر لایه‌های دیگر، اگر صورت پذیرد، تغییری است بنیادی که باعث دگرگونیهای کیفی در ساخت دستگاه می‌شود. فی المثل دستگاه «شمار» در زبان فارسی دو واحد مفرد و جمع بیشتر ندارد. حال اگر تشبیه را از زبان عربی بگیرد و به کار ببرد در زبان تغییرات اساسی روی می‌دهد: اولاً مقوله «اسم» که به دو دسته مفرد و جمع تقسیم می‌شود (هر اسمی لزوماً یا مفرد است یا جمع) به سه دسته تقسیم خواهد شد (هر اسمی لزوماً یا مفرد است یا تشبیه یا جمع)؛ ثانیاً جمع که به معنای «دو و بیشتر» است از این پس به معنای «سه و بیشتر» خواهد بود.

در مرتبه واژگان هرگز چنین تغییرات بنیادی روی نمی‌دهد. با

این همه اگر ورود واژه‌های بیگانه به انبوه باشد، و مهمتر از آن، اگر هر واژه نه به تنهایی بلکه همراه مشتقات و ترکیبات خود به زبان نفوذ کند ممکن است ساخت واژگان را تدریجاً تغییر دهد و اشتقاق واژه‌ها در زبان وام‌گیرنده تابع قواعد زبان وام‌دهنده شود. مثلاً زمانی واژه تحرمز (به معنای «حرامزادگی») که مصدر جعلی از باب تفعّل است از روی واژه عربی - فارسی حرامزاده در نوشته‌های قرن هفتم و هشتم هجری رواج یافت. همچنین در دوره متأخر واژه‌های نزاکت (از روی نازک فارسی) و فلاکت (از روی فلك زدگی) ساخته شد یا بعضی از واژه‌های فارسی مانند کفش و زلف و کلاه و مهر به پیروی از قواعد صرف عربی به صورت صیغه مبالغه کفّاش و اسم مفعول مزلف و مکلا و ممهور در آمد.

چنانکه می‌بینیم، نفوذ زبانهای خارجی آنجا باعث نگرانی است که دگرگونیهای ساختی به بار آورد، یعنی در دستور زبان نفوذ کند. زیرا دستور زبان، خاصه صرف، گرچه در برابر تأثیرات خارجی مقاوم است اما شکست‌ناپذیر نیست. بعضی از قواعد دستوری زبان عربی، علاوه بر آنچه در مورد واژگان گفتیم، تأثیرات صرفی دیگری هم در فارسی داشته است. مثلاً امروزه فارسی زبان ناچار است که در کنار نشانه‌های جمع فارسی، یعنی «ان» و «ها»، نشانه‌های جمع عربی را نیز بیاموزد، از جمله جمع به «ون» مانند اجتماعيون، اشتراکيون، اعتداليون، روحانيون، و جمع به «ین» مانند معلمين، مستشرقين، مورخين، محققين، مترجمين، مسافرين، روحانيين. این شیوه جمع حتی به واژه‌های فارسی (یا ترکیبات فارسی - عربی) سرایت کرده است، مانند بازرسين و داوطلبين. کاربرد جمع مکسر عربی را نیز در بعضی از واژه‌های فارسی می‌بینیم، مانند دهاقين، بساتين، اساتيد، دراویش، میادین، زمانی، در دوره صفویه، حتی قوپ و باروت را به اتواب و بوارت جمع می‌بستند!

خوشبختانه این قواعد جمع امروز سیر قهقرایی می‌یابند و شیوه جمع در فارسی به سادگی نخستین خود (جمع به «ان» و «ها») باز می‌گردد، جز در مورد جمع به «ات» که دامنه کاربردش نه تنها کاهش نیافته بلکه ظاهراً رو به فزونی است؛ در کنار واژه‌های سابق مانند دستورات، دهات، باغات، سفارشات، فرمایشات، نوشتجات، کارخانجات و دهها واژه دیگر، امروزه متأسفانه واژه‌های تازه‌ای مانند گزارشات، نگارشات، گرایشات هم پیدا شده است.

تأثیر صرف عربی در فارسی به قواعد جمع محدود نمی‌شود. تئوین قید ساز عربی در بعضی از واژه‌های فارسی (یا واژه‌های

عاریتی از زبانهای غربی) نفوذ کرده است، مانند زباناً، دوماً، سوماً، ناچاراً، گاهاً، تلگرافاً، تلفظاً و نیز حرف تعریف عربی بر سر بعضی از واژه‌های فارسی در می‌آید، مانند حسب الفرمایش، حسب الفرموده، حسب الخواش. شایعتر از آن استعمال صفت با «های تأنیث» است، حتی همراه موصوفهایی که یا فارسی است یا اگر هم عربی باشد مؤنث نیست، مانند پروندهٔ مختومه، بدهیهای معوقه، نامه‌های وارده، رئیس مربوطه. در آغاز تأسیس دادگستری در ایران، ناگهان مقدار کثیری اصطلاحات جعلی که از روی قواعد صرف عربی ساخته شده بود وارد فارسی شد، ولی دیری نپایید که خوشبختانه از رواج افتاد، مانند نسوان محترمت، خاتون محترمه، متهمتین مزبورتن.

گرفته برداری

با همه این احوال، رابطهٔ زبان عربی و فارسی در طی قرون به صورت رابطهٔ ای «دوستانه» و رویهمرفته زاینده بوده است. گذشته از این، عربی تا جایی که امکان داشته تأثیر خود را در فارسی کرده است و بعید می‌نماید که در آینده بیش از این تأثیر کند. خطر اصلی اکنون از جانب زبانهای غربی است، آنهم نه در زمینهٔ واژه‌های عاریتی، بلکه در زمینه‌ای دیگر. برای روشن شدن مطلب، نخست اشارهٔ دیگری به بعضی از مفاهیم زبانشناسی می‌کنیم. بحث ما تا اینجا در زمینه‌ای بود که در زبانشناسی به آن «وام‌گیری» می‌گویند. اما وام‌گیری دو صورت کاملاً متمایز دارد. صورت نخست وام‌گیری آشکار و تقریباً آگاهانه است که همان «الفاظ دخیل» یا «واژه‌های عاریتی» باشد (معادل *emprunt* در فرانسه و *loanword* در انگلیسی). در این باره در زبان فارسی بحثهای بسیار کرده و کتابهای نسبتاً فراوانی، خاصه در گزارشهای مربوط به برنامه‌ریزی و واژه‌های نوساختهٔ فرهنگستانها، نوشته‌اند. صورت دیگر پدیدهٔ بسیار پوشیده‌تر و پیچیده‌تری است که کمتر مورد توجه ادیبان و حتی زبانشناسان قرار گرفته است. این پدیده را به فرانسه *calque* و به انگلیسی *loanshift* می‌نامند و ما اصطلاح «گرفته برداری» یا «روگرفت» را به ازای آن پیشنهاد می‌کنیم.

در گرفته برداری، به خلاف واژه‌های عاریتی، دیگر عین کلمه را از زبان خارجی نمی‌گیرند، بلکه صورت ترکیبی کلمات یا اصطلاحات را به اجزای سازنده اش تجزیه می‌کنند و به جای هر کدام از این اجزاء، معادلی را که از پیش در زبان وام‌گیرنده موجود است می‌گذارند، مانند سیب زمینی که به ازای اصطلاح فرانسوی

pomme de terre به کار رفته است. دو واژهٔ سیب و زمینی و نیز کسرهٔ اضافهٔ میان آنها قبلاً در زبان فارسی موجود بوده و به کار می‌رفته، ولی از ترکیب آنها معنای تازه‌ای برای نامیدن شیء تازه‌ای حاصل شده است.

گرفته برداری از اصطلاحات و ترکیبات

اصطلاحات و ترکیبات بیگانه به دو صورت در زبان وارد می‌شود. یکی به صورت عینی یعنی به شیوهٔ واژه‌های عاریتی، مانند *صعب العبور*، *مرضی الطرفین*، *دفع الوقت*، *طرداً للباب*، *لاتعدّ و لاتحصى*، *یدرك و لا یوصف*، *مطلق العنان*، *متکلم وحده*، *الی غیر النهایه* و دهها ترکیب دیگر که از قرنهای پیش از زبان عربی به عاریت گرفته شده است. در یک قرن اخیر از زبانهای غربی نیز مقدار کثیری اصطلاحات و ترکیبات خارجی عیناً وارد فارسی شده است، مانند کارت پستال، کلی پستال، کودتا، کوردیپلماتیک، گاردن پارتنی، *بیک نیک*، *ارکستر سمفونیک*، *سینماسکوپ*، *تهدانسان*، *الامد*، و خاصه در بعضی از رشته‌های علوم، مانند شیمی، ورود آنها به انبوه بوده است: *کلورور دو سدیم*، *سولفات دوسود*، *اسید سولفوریک*، *اسید آمینه*، *نیتروگلیسرین*... صورت دیگر، چنانکه گفتیم، گرفته برداری است. در این مورد گرفته برداری در حقیقت ترجمهٔ لفظ به لفظ است و بنابراین عبارت خارجی کم و بیش با حفظ ترتیب اجزای خود وارد زبان می‌شود، مانند اصطلاحات زیر که از نیم قرن پیش تدریجاً در فارسی رایج شده است:

راه آهن	معادل	chemin de fer	فرانسوی
زیر دریایی	»	sous - marin	»
ستونهای زرهی	»	colonnes blindées	»
بادام زمینی	»	ground nut	انگلیسی
آسمانخراش	»	sky - scraper	»
مرد قورباغه‌ای	»	frog man	»
پیش ساخته	»	«préfabrique»	فرانسوی
پیش آگهی	»	préavis	»
پیشداوری	»	préjugé	»
مغزشویی	»	brain washing	انگلیسی
پردهٔ آهنین	»	ron curtain	»

و صدها اصطلاح دیگر...

این مثالها، چنانکه پیداست، ساخت ترکیبی خود را عیناً وارد

زبان کرده است. حال اگر این ساخت مطابق قواعد زبان وام گیرنده باشد، چنانکه بادام زمینی نه از ترتیب اجزای الگوی انگلیسی خود (که در حقیقت «زمین بادام» است) بلکه از قاعده ترکیب بندی فارسی پیروی کرده است، اشکالی به بار نمی آورد و اهل زبان باسانی آن را می پذیرند. ادیبان و «زبانمداران» نیز نه تنها بر آن صحه می گذارند بلکه این شیوه را حتی بهترین راه مبارزه با هجوم الفاظ خارجی می دانند. اما این گروه در برابر بعضی از ترکیبها مقاومت می کنند و مثلاً ساخت اصطلاحات برای همیشه (معادل pour toujours فرانسوی) و همزیستی (معادل coexistence فرانسوی) را خلاف قواعد زبان فارسی می شمارند و معتقدند که استعمال حرف اضافه برای پیش از همیشه جایز نیست و به جای آن باید یا همان قید همیشه به تنهایی یا ترکیب تا ابد به کار رود و همزیستی اگر به صورت با همزیستی می بود محملی می داشت و حذف حرف اضافه با در اینجا خلاف قاعده است.

به عقیده نگارنده گرچه این ایرادات رویهمرفته وارد است اما متأسفانه برای همیشه معنایی جز معنای همیشه دارد و تا ابد را نیز همه جا نمی توان به جای آن به کار برد و حذف حرف اضافه با از همزیستی، به حکم قانون «اقتصاد زبان» و به حکم موارد مشابه و متعدد حذف حرف اضافه در فارسی، ناروا نیست.

با این همه، نمونه های دیگری هست که در درستی ساخت آنها حقاً می توان شک کرد، مانند حمام گرفتن و درس گرفتن که کاربرد فعل گرفتن با آنها نه تنها از نظر استعمال فارسی زبانان نادرست می نماید، بلکه اگر هم معنایی از آن برآید «در دست گرفتن» است، گذشته از اینکه به جای این دو اصطلاح باسانی می توان حمام کردن (یا استحمام کردن) و درس آموختن را به کار برد (درس گرفتن گاهی، بر اثر اشتباه در ترجمه، به جای عبرت گرفتن به کار می رود).

در این مقاله کوتاه قصد آن نداریم که این قبیل ترکیبهای نادرست را که متأسفانه روز به روز بیشتر می شود شمارش کنیم. فقط تعدادی از آنها را در زیر شاهد مثال می آوریم و به چند دلیل پرهیز از استعمال آنها را توصیه می کنیم: اولاً ترکیب اجزای آنها از نظر واژگان فارسی نامستعمل و از نظر دستوری غالباً نادرست است، ثانیاً معنایی که از جمع معانی اجزاء به دست می آید غالباً غیر از معنایی است که می خواهند از کل آنها افاده کنند، ثالثاً (و مهمتر) همه این ترکیبها معادل های مفهومیتر و حتی رایجتری در فارسی دارد که ما را از استعمال آنها بی نیاز می کند (به شرطی که

از مختصری کوشش فکری دریغ نورزیم):

- در جریان قرار دادن (یا گذاشتن). روزی چند بار از رادیو می شنویم: «اینک شما را در جریان خبرهای این ساعت قرار می دهیم». این ترکیب که عیناً از روی اصطلاح فرانسوی mettre au courant گرفته برداری شده است به شرطی می تواند معنی داشته باشد که بخواهیم اخبار را به آب رودخانه یا سیلاب تشبیه کنیم و شنوندگان را به دست آن بسپاریم! البته این معنی مورد نظر گوینده نیست و به طور ساده می خواهد بگوید: «شما را از آخرین خبرهای این ساعت آگاه می کنیم» یا «آخرین خبرهای این ساعت را به شما اطلاع می دهیم» یا حتی «... به اطلاع (یا آگاهی) شما می رسانیم».

- اتوبوس گرفتن (از روی الگوی prendre un autobus فرانسوی). ظاهراً به قیاس درشکه گرفتن یا تاکسی گرفتن می توان این اصطلاح را هم به کار برد و حال آنکه گرفتن در دو اصطلاح اخیر به معنای «(در بست) کرایه کردن» است و معمولاً کسی هنگام سوار شدن در اتوبوس آن را کرایه نمی کند. مقصود از آن سوار اتوبوس شدن است.

- روی کسی حساب کردن. این ترکیب که بر گرفته compteur sur فرانسوی و to count on انگلیسی ساخته شده چنان رواجی یافته است که حتی گاهی در کوچه و بازار می شنویم: «من روی شما حساب می کنم». این جمله در صورتی معنی دارد که گوینده بر پشت یا دوش مخاطب خود سوار شود و عملیات جمع و تفریق را با چرتکه یا کاغذ و قلم انجام دهد! اما مقصود گوینده این است که «من به امید (یا پشتگرمی) شما هستم».

- بی تفاوت (بر گرفته indifferent فرانسوی و انگلیسی). مثلاً می گویند: «فلانی به مسائل سیاسی بی تفاوت است». از این جمله در فارسی هیچ معنایی بر نمی آید. به جای بی تفاوت باسانی می توان گفت بی اعتنا و گاهی بی علاقه.

- چرا نه؟ (از روی pourquoi pas فرانسوی و why not انگلیسی). مثلاً در جواب این سؤال: «امشب از خانه بیرون نمی روی؟» می گویند: «چرا نه؟» حتی ممکن است جمله نخست استفهامی نباشد: «می دانم تو امشب از خانه بیرون می روی» و باز هم مخاطب جواب دهد: «چرا نه؟» (عبارت مضحك «چرا که نه؟» هم گاهی شنیده شده است!) در زبان فارسی در جواب هر دو جمله به طور طبیعی گفته اند و هنوز هم می گویند: «چرا نروم؟»

- نقطه نظر (از روی point de vue فرانسوی و point of view انگلیسی). ظاهراً در فارسی بی معنی است. مولوی و دیگران در گذشته نظرگاه را کم و بیش به همین معنی به کار برده اند. امروز هم

می‌توانیم همین را به کار ببریم یا، اگر فارسی سره را ترجیح می‌دهیم، به جای آن بگوییم دیدگاه.

- مورد سؤال (یا زیر سؤال) قراردادن (از روی *mettre en question* فرانسوی). این اصطلاح در سالهای اخیر رایج شده است و ظاهراً به نظر می‌آید که به قیاس افعال مرکب فارسی و به پیروی از شیوه درازنویسی (مثل استعمال به مورد اجرا گذاشتن به جای اجرا کردن) ساخته شده باشد. در این صورت معنای آن «سؤال کردن» یا «پرسیدن» است. ولی از آن اصطلاح چنین معنایی اراده نمی‌شود، بلکه مقصود از آن (کسی را) مواخذه کردن است یا (در چیزی) شک کردن یا اگر به درازنویسی علاقه‌مند باشیم (چیزی را) مورد تردید قرار دادن.

- خودکفایی (از روی *self-sufficiency* انگلیسی و *auto-suffisance* فرانسوی) و مشتق آن خودکفا. «کفایت» عربی بر طبق قاعده صفت‌سازی در فارسی ممکن است «کفایی» شود (مانند «تجارت» و «تجاری»)، اما «کفا» معلوم نیست بر طبق چه قاعده‌ای ساخته شده است. به جای آنها در فارسی می‌توان گفت (چنانکه پیش از پیدا شدن این دو ترکیب نیز می‌گفته‌اند): خودبستگی و خودبسته.

- بیش از يك بار (از روی *plus d'une fois* فرانسوی). این اصطلاح که در نوشته‌ها بیشتر و در زبان محاوره به ندرت به کار می‌رود در فارسی فقط می‌تواند به معنای «دوبار» یا در نهایت «سه بار» باشد. ولی الگوی فرانسوی آن «بارها» معنی می‌دهد و بر اثر اشتباه در ترجمه رایج شده است. مثلاً وقتی که می‌گویند: «من بیش از يك بار این نکته را تذکر داده‌ام» مقصود این است که «بارها آن را تذکر داده‌ام». جمله زیر در یکی از شماره‌های نشر دانش دیده شد: «بیش از يك کتاب در این باره نوشته شده است» و غرض از آن این است: «کتابها در این باره نوشته شده است».

- بستگی دارد (از روی *ça dépend* فرانسوی و *it depends* انگلیسی). این اصطلاح نادرست در چند سال اخیر از نمایشهای رادیو و تلویزیون و فیلمهای دوبله به سرعت در زبان مردم افتاده و اکنون گسترش حیرت‌آوری یافته است. به گمان من رواج آن را باید ناشی از تبدیلی فکری دانست، زیرا در فارسی به جای آن، برحسب موارد مختلف، جمله‌های مختلفی می‌گفته‌اند و هنوز هم می‌گویند: تا ببینم، تا ببینیم، تا چه پیش آید، تا خدا چه خواهد، تا چطور باشد و حتی گاهی فرق می‌کند.

- خدای من! این تعبیر در فارسی معمول نبوده و در سالهای اخیر از روی ترجمه لفظ به لفظ *mon Dieu!* فرانسوی و *my*

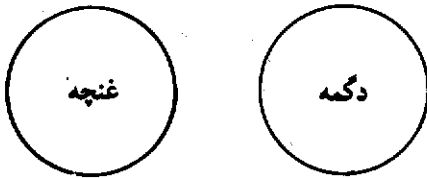
God! انگلیسی شایع شده است. به جای آن در فارسی رایج خدایا و در تداول عام خدا جان یا خدا جانم می‌گویند.

این نوع گریته برداری را بویژه در اصطلاحات نظامی می‌بینیم که تقریباً همه آنها بر گریته زبانهای بیگانه (غالباً فرانسوی) ساخته شده است. از میان همه آنها آتش گشودن را مثال می‌آوریم که ترجمه لفظ به لفظ *ouvrir le feu* فرانسوی و *to open fire* انگلیسی است. اما آتش، حتی در مقام تشبیه، قابل گشودن نیست و به جای آن در فارسی می‌گویند: آتش کردن یا شلیک کردن یا تیراندازی کردن.

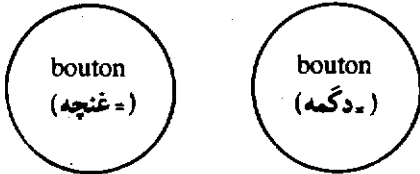
در پایان این قسمت به يك اصطلاح دیگر که در سالهای اخیر رواج روزافزون یافته است و گویا مروج آن دانشجویان از فرنگ برگشته بوده‌اند اشاره‌ای می‌کنم: در رابطه با یا در ارتباط با که به جای جای درباره به کار می‌رود. حرف اضافه مرکب درباره (که به جای آن در قدیم اندر و سپس در می‌گفته‌اند و از قرن هفتم - هشتم هجری به بعد، ظاهراً برای احتراز از ابهام و تعدد معانی این لفظ، مبدل به درباره شده است) در فارسی سرنوشت دردناکی داشته است که علت آن بر نگارنده معلوم نیست. از یکی دو قرن پیش، ترکیبهای فارسی - عربی متعددی تدریجاً به جای آنها متداول شد، مانند درباب، در خصوص، راجع به، نسبت به و جز اینها. سپس، ظاهراً برای طرد لفظ عربی موجود در این ترکیبها، ناگهان در پیرامون نمی‌دانم از کدام گوشه سر برکشید. اما در پیرامون دقیقاً به معنای درباره نیست. مثلاً «در پیرامون مسئله‌ای بحث کردن» یعنی «در حول و حوش آن (و نه در خود آن) بحث کردن». اکنون چند سالی است که در رابطه با یا در ارتباط با (ظاهراً از روی اصطلاح انگلیسی *in connection with*) باب شده است و در این رابطه و در این ارتباط را هم به دنبال خود یدک می‌کشد. حتی عبارات مضحکی نظیر این جمله بارها شنیده شده است: «در رابطه با ارتباط وزارت امور خارجه با کشورهای غربی...» به جای آنها می‌توان درباره یا در این باره را به کار برد یا در بسیاری از موارد بکلی آن را از جمله حذف کرد، مانند این جمله: «در این رابطه باید بگوییم که...»

گریته برداری معنایی

بعضی از صاحب نظران معتقدند که هیچ زبانی را نمی‌توان به زبان دیگر ترجمه کرد، زیرا هیچ واژه‌ای در هیچ زبانی معادل همانندی در زبان دیگر ندارد. مثلاً واژه نان فارسی و *bread* انگلیسی را که معادل آن شمرده می‌شود در نظر بگیرید. چنین



بر همین وجه، در خود زبان فرانسه، حوزه دو معنای مختلف bouton نیز، با وجود اشتراك لفظ، از یکدیگر جداست:



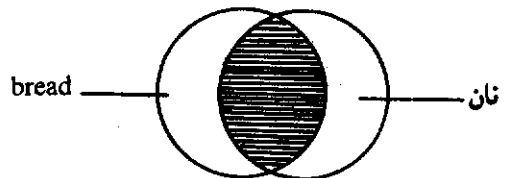
حال اگر نویسنده کتابی در گیاه‌شناسی به زبان فارسی احیاناً لفظ دگمه را به جای غنچه به کار ببرد، هرچند که در ذهنش دگمه به همان معنای غنچه باشد، خوانندگان کتاب را سردرگم خواهد کرد، از آن رو که اهل زبان فارسی میان معنای این دو لفظ فرق می‌گذارند و هرگز از یکی معنای دیگری به ذهنشان متبادر نمی‌شود. می‌توان گفت که چنین نویسنده‌ای، در حقیقت امر، از واژه فرانسوی bouton گزیده برداری معنایی کرده و معنای لفظ دگمه را بر معنای لفظ غنچه تعمیم داده است.

البته مثال فوق يك نمونه اغراق‌آمیز است که وقوع آن در کتابهای جدی بعید می‌نماید. با این همه، اگر در بسیاری از ترجمه‌های موجود فارسی دقت کنیم نمونه‌های بسیاری از این نوع گزیده برداری معنایی (و در حقیقت، خلط معانی) را مشاهده خواهیم کرد. متأسفانه بعضی از آنها به کتابهای تألیفی و حتی به زبان گفتار نیز راه یافته است.

پس از انقلاب که بسیاری از دانشجویان و جوانان تحصیل کرده عاقبت توانستند از کشورهای خارج به ایران مراجعت کنند مقدار کثیری از این گزیده برداریهای معنایی را همراه خود سوغات آوردند. گاهی که من در بحث آنها شرکت می‌کردم پاره‌ای از عبارتها و جمله‌هایی را که می‌گفتند هیچ در نمی‌یافتم. مثلاً می‌شنیدم که می‌گویند: «فلانی با فلان حزب شکسته است» و از خود می‌پرسیدم که «با حزب شکستن» به چه معنی است؟ اما چون بار دیگر شنیدم که می‌گویند: «فلان کس با من شکست» پیش خود گفتم که شاید «شکستن» را به جای اصطلاح عامیانه «جناق شکستن» به کار می‌برند. جز اینکه «جناق شکستن» دلالت بر دوستی و یگانگی می‌کند، ولی فحوای کلام آنها حکایت از جدایی و بی‌وفایی می‌کرد. تا روزی که سرانجام عبارت آنها را در ذهن خود به عبارت خارجی ترجمه کردم و متوجه معنای آن شدم: فعل to

می‌نماید که معنای یکی با معنای دیگری کاملاً یکسان باشد. اما اگر دقیق شویم می‌بینیم که میان آنها تفاوت‌های اساسی هست. زیرا تصویر ذهنی فارسی‌زبانان از نان عبارت است از: جسم پهن و نازک و غالباً گردی که در مجاورت شعله آتش برشته می‌شود و پوسته و مغز آن تقریباً تفاوتی با یکدیگر ندارد. حال آنکه تصویر ذهنی انگلیسی‌زبانان از bread عبارت است از: جسم ضخیم و متورم و غالباً درازی که در محفظه‌ای پر حرارت از نوع تنور، ولی به دور از شعله آتش، پخته می‌شود و پوسته و مغز آن کاملاً با یکدیگر متفاوت است. با این همه اگر دقیقتر شویم می‌بینیم که این دو واژه با یکدیگر وجوه اشتراك بسیاری هم دارند: اولاً ماده هر دو گندم یا یکی دیگر از انواع حبوبات است، ثانیاً هر دو به صورت پخته یا برشته (ولی نه به صورت خام) مصرف می‌شوند، ثالثاً در خاصیت و مزه و بو و دیگر صفات تقریباً یکسان‌اند، رابعاً پایه اصلی غذایی اهل هر دو سرزمین‌اند، خامساً در آداب سفره و رسوم فرهنگی و گذشته تاریخی هر دو سرزمین تقریباً نقش یکسان دارند... و جز اینها. پس می‌بینیم که وجوه اشتراك در آنها بیش از وجوه افتراق است و همین کافی است که یکی را معادل دیگری بدانیم و در ترجمه به جای یکدیگر به کار ببریم.

مجموع خصوصیات معنایی يك واژه (اعم از معنای حقیقی و معنای مجازی و معنای ضمنی و معانی عاطفی همراه آنها) «حوزه معنایی» آن واژه نامیده می‌شود. اگر حوزه معنایی را به صورت دایره نشان دهیم می‌توانیم وجوه اشتراك و وجوه افتراق این دو واژه را در شکل زیر تصویر کنیم (قسمت متداخل دایره‌ها نشان دهنده اشتراك معنایی آنهاست):



حال واژه فارسی دگمه و معادل فرانسوی آن bouton را در نظر بگیرید. حکم اینها نیز حکم همان دو واژه قبلی است، یعنی حوزه معنایی آنها وجوه اشتراك و افتراقی با یکدیگر دارد. در عین حال، واژه bouton به معنای دیگری نیز به کار می‌رود که، با حفظ وجوه اشتراك و افتراق خاص خود، معادل واژه غنچه در فارسی است. اما در فارسی نه غنچه را می‌توان به جای دگمه به کار برد و نه دگمه را به جای غنچه بنابراین حوزه معنایی این دو واژه فارسی کاملاً از یکدیگر جداست:

break انگلیسی و rompre فرانسوی به معنای «شکستن» است، اما همراه حرف اضافه «با» (به انگلیسی with و به فرانسه avec) تغییر معنی می‌دهد و به حوزه معنایی دیگری می‌رود که معادل «قطع رابطه کردن» است. در حقیقت اگر آنها زبان مادری خود را فراموش نکرده بودند یا اگر اندکی کوشش فکری می‌کردند به صرافت طبع می‌توانستند بگویند: «فلانی از فلان حزب بریده است» یا «فلان کس از من بریده است»!

نمونه‌ها بسیار است و در واقع بعضی از مثالهایی که در بخش گذشته آوردیم از همین مقوله بود. مثلاً وقتی که به جای آتش کردن می‌گوییم آتش گشودن معنایی به گشودن می‌دهیم که خاص زبان خارجی است و همان قدر از معنای گشودن فارسی به دور است که معنای دگمه از غنچه اینجا نیز قصد نداریم که فهرست گرده برداریهای معنایی را در فارسی به دست دهیم. فقط در زیر چند نمونه رایج را من باب مثال ذکر می‌کنیم:

- نرخ در فارسی به معنای «بهای کالا در مظنه رایج بازار» است و از این لحاظ معادل است با taux در فرانسه و rate در انگلیسی. مثلاً وقتی که می‌گویند «نرخ دلار چقدر است؟» یعنی «امروز دلار را در بازار به چه قیمت معامله می‌کنند؟» بنابراین اگر در جایی بخوانیم: «نرخ تولید کتاب بسیار بیشتر از آن است که بتوان همه کتابها را تهیه کرد و در کتابخانه نگهداری کرد.» فقط می‌توانیم این معنی را از آن استنباط کنیم: «امروز قیمت خرید کتاب چنان گران است که دیگر کسی نمی‌تواند همه کتابها را بخرد و در کتابخانه خود بگذارد.» اما مقصود نویسنده ابدأ این نیست، بلکه می‌خواهد بگوید: «میزان (یا سرعت) تولید کتاب چنان است که دیگر نمی‌توان همه کتابها را در قرائتخانه‌های عمومی گردآوری کرد.» این معنای دوم taux و rate از معنای «نرخ» کاملاً جداست و در اغلب موارد به ازای آن در فارسی می‌توان میزان را به کار برد. متأسفانه این استعمال غلط از کتابهای اقتصاد و از کلاسهای دانشگاه به بیشتر کتابها و مقاله‌ها راه یافته است.

- رنج بردن. اگر بگوییم: «فلانی از فشار خون رنج می‌برد» این جمله وقتی معنای درست دارد که فلانی واقعا و عملاً رنجی جسمی یا روحی از بابت فشارخون حس کند. اما معمولاً غرض این است که «فلانی مبتلا به فشارخون است». این معنای رنج بردن در حقیقت گرده برداری از souffrir فرانسوی و to suffer انگلیسی است که به دو معنای تقریباً متفاوت به کار می‌رود: (۱) «رنج بردن»، (۲) «مبتلا بودن» یا «دچار بودن». حتی گاهی جمله‌های مضحکی نظیر این دیده شده است: «این کتاب از بی نظمی عجیبی

رنج می‌برد.»

- بشریت. بارها عباراتی نظیر اینها را شنیده یا خوانده ایم: «تاریخ بشریت» یا «بیشرفت بشریت نتیجه کوشش جمعی همه افراد است» یا «هر يك از جوامع در تمدن بشریت سهمی بر عهده داشته است». بشریت در فارسی فقط می‌تواند به معنای «انسانیت» یا «طبیعت بشری» باشد، اما مراد گویندگان یا نویسندگان جمله‌های فوق «تاریخ انسانیت» و «بیشرفت طبیعت بشری» و «تمدن طبیعت بشری» نیست، بلکه «تاریخ بشر» و «بیشرفت بشر» و «تمدن بشر» است. این معنی عیناً از روی humanité فرانسوی و humanity انگلیسی گرفته برداری شده است. در زبانهای فرانسه و انگلیسی بعضی از «اسماء معنی» در عین حال به معنای همه افراد گروهی است که آن اسم معنی در موردشان صدق می‌کند. مثلاً واژه jeunesse فرانسوی و youth انگلیسی هم به معنای «جوانی» است و هم به معنای «همه افرادی که دارای این خصوصیت اند (= جوانان)». پس humanité و humanity دو معنی دارد: (۱) «بشریت»، (۲) «افراد بشر» یا به طور ساده تر «بشر». همچنین است روحانیت که در فارسی فقط می‌تواند به معنای «معنویت» یا «خصوصیت کسی که به امور روحانی می‌پردازد» باشد و نه به معنای «روحانیان». بنابراین «روحانیت مبارز» به معنایی که این روزها رواج یافته است گرده برداری معنایی از زبانهای فرنگی است.

- برخوردار بودن. این اصطلاح در فارسی فقط می‌تواند در مورد امور مستحسن به کار رود، مانند «فلانی از سلامت روحی و جسمی برخوردار است» یا «این نویسنده از شهرت جهانی برخوردار است» یا «این خانه از چشم‌انداز زیبایی برخوردار است». بنابراین همچنانکه نمی‌توانیم بگوییم: «این خانه از چشم‌انداز زشتی برخوردار است» حق نیست که بگوییم: «در جهه... آتش توپخانه از شدت بیشتری برخوردار بود» مگر اینکه آتش جنگ را امر پسندیده‌ای بدانیم. (تهیه کنندگان اخبار رادیو که بارها این جمله اخیر را در دهان گویندگان گذاشته‌اند اگر مبتلا به بیماری درازنویسی نمی‌بودند باسانی می‌توانستند به جای آن بگویند: «آتش توپخانه شدت بیشتری داشت.») این اصطلاح که ظاهراً ترجمه jouir فرانسوی یا to enjoy انگلیسی است امروزه در فارسی بجا و بیجا به کار می‌رود و گاهی به جمله‌های واقعا بی‌معنی و مضحکی می‌انجامد مانند این جمله که چندی پیش در برنامه کودکان از رادیو شنیده شد: «باید کاری انتخاب کنیم که از نقصهای کمتری برخوردار باشد.»

و must در انگلیسی به چند معنی به کار می‌رود که بعضی از آنها معادل همین سه معنی است. دو معنای اول و دوم قبلاً در زبان فارسی موجود بوده است، ولی معنای سوم را تا جایی که نگارنده جستجو کرده در نوشته‌های قدیم فارسی تا حدود يك قرن پیش نیافته است. این معنای اخیر به تبع دو معنای دیگر از زبان فرانسه و انگلیسی نخست وارد ترجمه‌ها شده و سپس در زبان گفتار نفوذ کرده است. شاید از این بابت غبني نباشد، جز اینکه در بعضی از موارد ابهام معنایی پدید می‌آید. مثلاً «احمد باید اینجا باشد» دقیقاً معلوم نیست که به چه معنی است: آیا احمد لازم است که اینجا باشد؟ یا ظاهراً اینجا است؟ البته دنباله جمله، در مثال ما، ابهام را برطرف می‌کند، ولی جمله‌هایی هست که ابهام در آنها باقی می‌ماند.

گرفته برداری معنایی چون غالباً به شیوه پوشیده و تقریباً بی اطلاع اهل زبان عمل می‌کند گاهی ممکن است زبانهای جبران‌ناپذیر به بار آورد. خطر آن را نباید از نوع خطر واژه‌های عاریتی دانست، زیرا اگر دامنه نفوذش گسترش یابد ممکن است باعث آشفتگی مفاهیم شود و اهل زبان از فهم سخن یکدیگر عاجز بمانند، چنانکه از فهم بسیاری از نوشته‌های امروز عاجزند.

گرفته برداری نحوی

پایه زبان بر نحو است. دو زبان را وقتی می‌توان متفاوت دانست که نحو آنها متفاوت باشد حتی اگر واژگانشان به یکدیگر بماند (مانند فارسی و اردو). بنابراین اگر تغییراتی در نحو زبان روی دهد شالوده آن زبان تغییر می‌کند.

امروز زیانبارترین تأثیر زبانهای بیگانه را در نحو فارسی می‌توان دید. البته این تأثیر هنوز به جایی نرسیده است که در شالوده زبان تغییر اساسی ایجاد کند، ولی اگر خطری باشد در همین جاست. و ما نخستین آثار این تغییر را با نگرانی مشاهده می‌کنیم. جمله‌هایی مانند جمله‌های زیر که برگرفته زبانهای غربی ساخته شده است و در نوشته‌های این روزگار و در رادیو - تلویزیون فراوان دیده و شنیده می‌شود مؤید این نگرانی است: - تکنولوژی می‌رود که چهره کره زمین را بکلی دگرگون سازد (به جای: تکنولوژی نزدیک است که...)

- تو مرا نمی‌فهمی (به جای: تو حال مرا یا حرف مرا نمی‌فهمی).

- يك مسلمان نمی‌تواند معتقد به مسلك اشتراکی باشد (مفهوم عبارت نیازی به «يك» ندارد، زیرا مسلماً دو مسلمان یا سه مسلمان

- بها دادن از چند سال پیش، ظاهراً با ورود دانشجویان از فرنگ برگشته، ناگهان این اصطلاح که نمی‌دانم از کدام واژه خارجی گرفته شده است (گویا ترجمه to appraise انگلیسی باشد) به معنای «ارج گذاشتن» و «اهمیت دادن» رواج حیرت‌آوری یافته است. مثلاً می‌گویند و می‌نویسند: «ما به تکامل تاریخی بشر بها می‌دهیم» یا «نباید به سخن این یاوه‌گویان بها داد». در کنار این اصطلاح، پر بها دادن و کم بها دادن نیز که مطلقاً یاوه و بی معنی است در زبانها افتاده است. مثلاً می‌گویند: «هنرمندان به ابداع و ابتکار پر بها می‌دهند» و حال آنکه می‌توانستند مثل همه مردم معمولی فارسی زبان بگویند: «به ابداع و ابتکار اهمیت می‌دهند». بها دادن در فارسی فقط به معنای «قیمت را پرداختن» است و نمی‌تواند به این معانی به کار رود.

از زمانی که ترجمه از زبانهای اروپایی به فارسی رواج یافت، یعنی کم و بیش از يك قرن پیش، بعضی از گرفته برداریهای معنایی در زبان فارسی عمیقاً نفوذ کرده و چنان در آن جا گرفته است که شاید کمتر کسی، حتی در میان فضلا و محققان، آگاه باشد که این معانی جدید قبلاً در زبان نبوده است. سخن بر سر این نیست که حالا باید بیایم و اینها را از زبان بیرون برانیم. فقط برای آگاهی صاحب نظران، يك مورد را مثال می‌آوریم و آن فعل باستن است. در فارسی امروز، این فعل به سه معنی به کار می‌رود:

(۱) برای بیان شایستگی یا ضرورت عقلی، معادل «شایسته بودن»: «تو با این سن و سال باید شعورت از این بیشتر باشد»، «باید به او خبر بدهم، چون بی انصافی است که تا شب منتظر ما بماند».

(۲) برای بیان اجبار یا ضرورت خارجی، معادل «موظف بودن» یا «ناچار بودن»: «او باید خانه اش را بفروشد، چون خیلی بدهکار است»، «من باید این کار را سر موعد تحویل بدهم والا قرارداد خودبخود باطل تلقی می‌شود».

(۳) برای بیان احتمال: «احمد باید اینجا باشد، چون زن و بچه اش را من دیدم»، «چون صبح ساعت هشت حرکت کرده باید تا ظهر پیدایش بشود»، «باید بیرون باران بیاید، چون همه چتر دستشان است».

همین معنای سوم است که، به عقیده نگارنده، از زبانهای فرنگی گرفته شده است. در این معنی به جای باید می‌توان گویاو احتمالاً و ظاهراً یا کلمات و عبارات مترادف آنها را گذاشت (البته با تغییر وجه التزامی فعل جمله به وجه اخباری): «احمد ظاهراً اینجا است، چون زن و بچه اش را من دیدم». فعل devoir در فرانسه

نیز نمی‌توانند معتقد به مسلک اشتراکی باشند).

- بعضی معتقدند که دنیای بیرونی وجود ندارد و این ذهن ماست که همه چیز را می‌آفریند (در فارسی نیازی به استعمال واژه «این» نیست و این نوع جمله بندی بر سیاق فرنگی است).
- نه آینده و نه تاریخ معیار تکامل نیستند (به جای: نه آینده معیار تکامل است و نه تاریخ. حتی با افزودن «هیچ کدام» باز هم جمله فارسی نخواهد شد: نه آینده و نه تاریخ هیچ کدام معیار تکامل نیست).

- این فلاسفه رشد جنینی را به عنوان مظهر تکامل در طبیعت تلقی می‌کنند («به عنوان» و مترادفهای آن از قبیل «چون» و «همچون» و «به منزله» و «من حیث» غالباً در جمله زاید است، چنانکه در همین جمله).

- من روی این کار خیلی وقت گذاشته‌ام (به جای: من برای این کار خیلی وقت صرف کرده‌ام).

- به اندازه کافی کار دارم که فرصت دیدن او را نداشته باشم (به جای: آن قدر کار دارم که فرصت نمی‌کنم او را ببینم).

گرته برداری نحوی، چنانکه از این مثالها برمی‌آید، بر ساخت جمله وارد می‌شود و شیوه آن را تغییر می‌دهد. بر اثر همین گرته برداری است که امروزه بسیاری از حروف اضافه فارسی به جای یکدیگر به کار می‌رود و حتی حروف اضافه تازه‌ای در زبان پدید می‌آید و مفعولهای بیواسطه و بواسطه در هم می‌آمیزند و جای فعل و فاعل و مفعول عوض می‌شود و گاهی وجه اخباری به جای وجه التزامی می‌آید (یا بالعکس) و جمله‌های پیرو بر سیاق زبانهای خارجی اما آشفته‌وار به جمله پایه می‌پیوندند. این دگرگونی ساختاری اگر همچنان ادامه یابد بیم آن هست که به نامفهوم شدن زبان بینجامد، خاصه آنکه گرته برداری نحوی نیز مانند گرته برداری معنایی غالباً به شیوه پنهان و پوشیده عمل می‌کند. من باب مثال، فعل اندیشیدن یا فکر کردن را امروزه عادت کرده‌ایم که همیشه با حرف اضافه به به کار ببریم: «من به تو فکر می‌کنم» یا «هرچه به این مسئله می‌اندیشیم جوابی نمی‌یابیم». اما استعمال حرف اضافه به در این مورد عیناً گرته برداری از زبانهای غربی است و زمان ورود آن به آغاز آشنایی فارسی با زبانهای فرنگی می‌رسد.

در این مقاله مختصر فرصت و مجال آن نیست که به همه جوانب این مسئله پردازیم. فقط يك مثال دیگر از حرف اضافه‌ای که این روزها دیگر شیوع عام یافته است می‌آوریم. هنگامی که نخستین مترجمان آثار فرنگی در دوره قاجاریه به حرف اضافه

contre فرانسوی (و سپس against انگلیسی) برخوردند در ماندند که آن را چگونه به فارسی برگردانند (زیرا آنها نیز در آغاز، ظاهراً به شیوه ترجمه آیات قرآنی و احادیث، بنای کار را بر ترجمه لفظ به لفظ گذاشته بودند) تا روزی که مترجمان ترك زبان واژه‌علیه (و متضاد آن له) را از لابلای متون عربی بیرون کشیدند و به گمان خود مشکل را گشودند. از آن زمان: علیه و بر علیه و له و به با سرعت روز افزونی در نوشته‌ها رواج یافت و از آنجا به زبان مردم کوچه و بازار سرایت کرد. ملك الشعرا بهار در این باره نوشته است:

«فراموش نکرده‌ام که در آغاز مشروطه که من بیست ساله بودم و تا اندازه‌ای به زبان فارسی و عربی آشنا، روزی کسی یکی از جراید تهران را می‌خواند و رسید به کلمه بر علیه و مخلص ابدأ ملتفت معنی آن نشدم و یاد دارم که حضار و آن خواننده جریده مدتها بر سر کلمه بحث می‌کردند که چه باید باشد و یکی می‌گفت گویا علیه (به تشدید «یا» خوانده بود) مراد دولت علیه عثمانی است!»
و ملك الشعرا بهار حتی می‌گوید: «خدا عمر دهد کسی را که از نوشتن این دو لفظ ريك دست نگاه بدارد!»

نخستین مترجمان آثار فرنگی و جانشینانشان در دوره‌های بعد حق بود که لحظه‌ای با خود بیندیشند که مفاهیمی چون «جنگیدن» و «مبارزه کردن» و «مقاومت کردن» فقط در عصر جدید مصداق ندارد و گذشتگان که لابد با این مفاهیم سرو کار داشته‌اند آنها را با چه حرف اضافه‌ای به کار می‌برده‌اند. آن گاه پی می‌برند که نه تنها پیشینیان بلکه مردم زنده کوچه و بازار به طور طبیعی و به صرافت طبع می‌گویند: «عراق با ایران می‌جنگد» یا «من تا حق خود را نگیرم با آنها مبارزه خواهم کرد» یا «فلانی بامن دعوا دارد». دریفا که به قول یکی از صاحب نظران «غالباً همینکه قلم به دست می‌گیریم طبیعتی و ساده‌ترین شیوه ادای جمله را، که درستترین شیوه نیز هست، فراموش می‌کنیم و ترکیبی نادرست می‌سازیم که یا مأخوذ از زبانهای بیگانه است و یا معمول هیچ زبانی نیست!»
این نکته را هم بگوئیم که جعل حروف اضافه با همه معایبی که دارد غالباً از محدوده يك واژه تجاوز نمی‌کند و بنابراین همیشه تغییر اساسی در ساخت جمله نمی‌دهد. اما مورد دیگری از جعل و استعمال حرف اضافه هست که جمله بندی فارسی را، بر سیاق جمله بندی زبانهای فرنگی، سراپا دگرگون می‌سازد و آن (به) توسط و مترادفهای دیگر آن است: (به) وسیله، (به) واسطه، از طریق، از جانب... (معادل par در فرانسه و by در انگلیسی)

در نقل قول غیرمستقیم می شود:

او گفت که او مریض بود.

اما استعمال عبارت اخیر (که عیناً از روی یکی از ترجمه‌ها نقل شد و از زیر قلم یکی از مترجمان بنام بیرون آمده است) مخالف روح زبان فارسی است و علاوه بر این معنایی جز معنای عبارت نخست از آن برمی آید: او گفت که او مریض بود یعنی «او گفت که دیگری (و نه شخص گوینده) در زمان گذشته (و نه در زمان گفتن این عبارت) مریض بوده است». بعضی از نویسندگان «پیشرو» که پس از چند سال اقامت در کشورهای غربی، خود را تافته جدا بافته‌ای می‌دانند این شیوه جمله بندی را در نوشته‌های خود به کار می‌برند و لابد پیش خود می‌اندیشند که سبک تازه‌ای در نویسندگی آورده‌اند؛ غافل از اینکه از قاعده جمله بندی زبانهای غربی عیناً گریته برداری می‌کنند. دروغا که نوشته‌های آنها همه بی ارزش نیست و بدین سبب بیم آن می‌رود که در میان جوانان ناآشنا با روح زبان فارسی مقلدانی بی‌پرورد. برای نمونه چند جمله زیر را از يك داستان معروف، که اتفاقاً داستان خوبی هم هست، نقل می‌کنیم:

- گفت انشاء الله قرار امشب را فراموش نکرده بودم (به جای: گفت انشاء الله قرار امشب را فراموش نکرده‌ای).

- [در تلفن] پرسیدم الان کجا بود. گفت جلوی يك سینما بود و منتظر من بود (به جای: پرسیدم الان کجایی؟ گفت جلوی يك سینما هستم و منتظر تو هستم).

- به او گفتم حیف این جورابها و دامن نبود که توی خانه از بین می‌بردش (به جای: ... حیف این جورابها و دامن نیست که توی خانه از بین می‌بریش).

- صدا [در تلفن] گفت به صرفم بود حرفش را گوش می‌کردم (به جای: به صرفت است حرفم را گوش کنی).

بی اختیار به یاد شعر طرزی آفشار، شاعر عهد صفوی می‌افتیم که می‌گفت:

به طرز تو «طرزی» هزار آفرین

که طرز جدیدی جدیدیده‌ای!

نتیجه

تحول زبان تنها بر اثر نفوذ زبانهای دیگر نیست: خود زبان نیز تحرکی ذاتی دارد که، به اقتضای تغییر نیازهای اجتماعی، آن را متحول می‌سازد. تحول زبان معمولاً بسیار کند و تدریجی است. اما هجوم ناگهانی زبانهای بیگانه بر اثر افزایش قدرت سیاسی و نفوذ

نیازی به ذکر مثال نیست: کافی است که لای یکی از روزنامه‌ها یا یکی از کتابها (اعم از ترجمه و تألیف) را باز کنید یا بیچ رادیو را بچرخانید! در نوشته یکی از فضلای زبان فارسی این عبارت آمده است: «عبور کوه توسط پرندگان!» گمان می‌کنم که این استاد ادبیات نخست عبارت را بر سیاق کهن «عبور پرندگان کوه را» (به قیاس «کشتن رستم سهراب را») ساخته و سپس آن را به پیروی از انشای معاصران به این صورت درآورده است. ولی اگر ذهن او را زبان تصنی متداول کور نکرده بود می‌توانست بسادگی بگوید: «عبور پرندگان از کوه».

این نوع جمله بندی گذشته از اینکه در زبان فارسی معمول نبوده است غالباً ابهامی نیز دربر دارد. از عبارت «خانه توسط احمد خریده شد» معلوم نمی‌شود که آیا احمد خانه را خریده است یا دیگری با واسطه احمد آن را خریده است. بعضی از سره نویسان گمان می‌کنند که اگر به جای توسط و مترادفهای آن از سوی بگذارند جمله فارسی خواهد شد. اما در جمله‌ای مانند «شهر از سوی دشمن آتش زده شد» ابهام همچنان باقی است: آیا دشمن شهر را آتش زده است؟ یا آتش سوزی نخست از سوی نزدیک به دشمن آغاز شده و سپس به سوی دیگر سرایت کرده است؟ در حقیقت اینها نیز در این خیال باطل به سر می‌برند که علاج درد در واژه‌سازی است. اما درد در واژه‌های عاریتی نیست، در ساخت جمله است و کوشش ما نخست باید مصروف این شود که جمله بندی فارسی باشد نه واژه‌های آن.

اما دلیل اینکه گذشتگان فارسی زبان ما چرا جمله‌هایی نظیر «موش توسط گربه خورده شد» نمی‌نوشته‌اند مسلماً این نبوده است که آنها صیغه مجهول نداشته‌اند و همه افعال را به صیغه معلوم به کار می‌برده‌اند. جای این تحقیق در زبان فارسی خالی است که قدما گرچه با فعل مجهول آشنا بوده‌اند چه می‌کرده‌اند که نیازی به حرف اضافه توسط و مترادفهای آن نداشته‌اند. بحث در این باره خود محتاج مقاله جداگانه‌ای است.

در پایان این بخش شاید بیجا نباشد که به يك شیوه من درآوردی دیگر اشاره‌ای شود. این شیوه جمله بندی که نخست در بعضی از ترجمه‌ها پیدا شد و خوشبختانه هنوز به زبان مردم و رسانه‌های گروهی سرایت نکرده است در دستور زبانهای غربی ذیل عنوان «نقل قول مستقیم و نقل قول غیرمستقیم» آورده می‌شود و به طور خلاصه عبارت است از تطبیق ضمائر و افعال و زمانهای جمله پیرو و جمله پایه در نقل قول غیرمستقیم. مثلاً جمله زیر: او گفت: «من مریضم.»

فرهنگی آنها از يك سو و تغییر شدید نیازهای اجتماعی از سوی دیگر ممکن است سیر تحول زبان را در دوره معینی از تاریخ سریعتر کند. این وضع زبان فارسی در عصر حاضر است. در سالهای اخیر، دو عامل دیگر این دگرگونی را شدیدتر کرده است. یکی ترجمه از زبانهای خارجی در همه بخشهای اجتماع، خاصه بخشهایی که مستلزم سرعت عمل و شتابزدگی است، مانند خبرگزاریها که ناچارند خبرهای جهان را هرچه زودتر ترجمه کنند و در اختیار مطبوعات و دیگر رسانه‌های گروهی بگذارند. بیشتر کلمات و اصطلاحات معمولی که در سطور گذشته شاهد آوردیم از خبرگزاریها و از زیر دست مترجمان تازه کار یا شتابزده بیرون آمده و بر اثر قدرت عمل و دامنه نفوذ رسانه‌های گروهی، خاصه رادیو، به سرعت در میان عامه مردم گسترش یافته و در اذهان جا گرفته است. برای آگاهی از قدرت عمل رادیو مثالی می‌آوریم. تا چندی پیش در زبان فارسی همه می‌گفتند: «یادآوری می‌کند» یا «یادآور می‌شود». از دو سال پیش، برنامه اخبار رادیو و تلویزیون، معلوم نیست به چه سببی، ناگهان شروع کرد به اینکه بگوید: «یادآوری می‌شود». نخست واکنش شنوندگان تند بود، اما در هر برنامه پخش خبر، آن قدر این عبارت تکرار شد که امروز دیگر برای همه عادی شده است.

عامل دیگر کثرت جوانان و نوجوانان و حتی خردسالانی است که در چند دهه اخیر برای تحصیل به کشورهای دیگر و بورزه امریکا رفتند. این گروه که فرصت کافی برای آموختن زبان مادری خود در اینجا نیافته بودند و در کشورهای بیگانه نیز طبعاً نمی‌توانستند آن را پرورش دهند ناچار ملقمه‌ای از واژه‌ها و تعبیرهای فارسی و انگلیسی برای رفع نیازهای ارتباطی خود ساختند و چون بیشتر آنها به کار مبارزه سیاسی نیز می‌پرداختند در سخنرانیها و اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی که در آنجا منتشر می‌کردند آن را رواج دادند. سپس این «شدرستا» را برداشتند و همراه خود به ایران آوردند و مقدار کثیری از اصطلاحات و تعابیر ساختگی خود را در دهان روزنامه‌ها انداختند. با این همه، فقط خودشان زبان یکدیگر را می‌فهمند و گمان نمی‌رود که توانسته باشند از طریق آن با مردم ارتباط برقرار کنند.

سرعت تحول فارسی در دوران اخیر، چنانکه در آغاز این بحث گفتیم، ممکن است به دو نتیجه زاینبار بینجامد: یکی مهجور ماندن و فراموش شدن زبان گذشتگان که موجب قطع رابطه با سنت فرهنگی است و دیگری مختل شدن امر ارتباط میان مردم از طریق زبان، یعنی تفهیم و تفهمی که خود پایه تفاهم اجتماعی است. برای

رفع این دو خطر البته باید در کار واژه سازی بکوشیم، اما نباید فراموش کنیم که خطر اصلی در واژه‌های عاریتی نیست بلکه در گزیده برداری، خاصه در زمینه معنایی و نحوی است.

حتی برای واژه سازی، نخست باید به خود زبان فارسی، چه در آثار گذشتگان و چه در زبان مردم کوچه و بازار مراجعه کنیم. زبان عامیانه با همه توجهی که در سالهای اخیر به آن کرده‌اند گنجینه ناشناخته‌ای است که هنوز از آن بهره برداری نشده است. البته مفاهیمی هست که به ازای آنها لفظی در زبان یافت نمی‌شود، مانند اصطلاحات مربوط به علوم و فنون جدید. این اصطلاحات را باید یا از زبانهای دیگر به وام گرفت یا با توجه به روح زبان فارسی لفظی برای آنها ساخت. اما مفاهیمی نیز هست که به یافته‌های جدید علمی و فرهنگی مربوط نمی‌شود و پیشاپیش مسلم است که زبان فارسی، با سابقه هزار ساله‌اش در همه زمینه‌های علمی و ادبی و فلسفی، منطقاً نمی‌تواند لفظی یا تعبیری برای بیان آنها نداشته باشد. یافتن یا زنده کردن این الفاظ و تعابیر یکی از وظایف اساسی مترجمان است.

۱. از ۱۵ تا ۱۸ آبان ۱۳۶۱، به همت مرکز نشر دانشگاهی. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نشر دانش، سال ۳، شماره اول (آذر و دی ۱۳۶۱)، ص ۷۷-۸۳.
۲. کلود لوی استروس، زاده تاریخ، ترجمه ابوالحسن نجفی. تهران، پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، ۱۳۵۸، ص ۵۸.
۳. در مجموعه داستانی از ارنست همینگوی که پیش از جعل و رواج بستگی دارد به فارسی ترجمه و منتشر شده است گفتگوی زیر میان پسر و پدری رد و بدل می‌شود: «مردن سخت است، بابا؟»

- نه، گمان می‌کنم خیلی هم آسان باشد. البته فرق می‌کند.

فرق می‌کند در ترجمه *it depends* به کار رفته است و درست است.

۴. چندی پیش سردبیر مجله‌ای در طی مقاله‌ای به یکی از نوشته‌های چاپ شده در همان مجله ایراد گرفته بود که چرا نویسنده اش گفته است «در این رابطه» و چرا نگفته است «این نسبت»! گذشته از اینکه «رابطه» و «نسبت» از نظر معنایی و دستوری تفاوتی با هم ندارند، با تغییر يك واژه نمی‌توان این تعبیر نادرست را اصلاح کرد. چه بگوییم «در این رابطه» و چه بگوییم «در این نسبت» به هر حال سخن لغوی گفته ایم.
۵. حتی این دانشجویان با همان سادگی و سهولتی که بنده و شما می‌گوییم «اقدام کردن» می‌گفتند «اقدامات برداشتن» (از روی الگوی *to take measures* انگلیسی!).
۶. رجوع شود به محمد رضا باطنی، مسائل زیست‌شناسی نوین، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۹۳-۱۹۹. مثالهای فوق و تقسیم‌بندی معنایی فعل بایستن از همین مأخذ گرفته شده است، با این تفاوت که در آنجا معنای سوم در اول آمده است.
۷. گاهی همین مفهوم را به سیاق دیگری هم بیان می‌کنند: «بیشتر از آن کار داریم که بروم او را ببینم» اما این جمله نیز گزیده برداری از سیاق فرنگی است:

Je suis trop occupé pour aller le voir.

I am too busy for going to see him.

۸. رجوع شود به مجله دانش، سال اول، شماره ۵، مرداد ۱۳۲۸، ص ۲۶۳.
۹. پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۵۷.